

کج راهی به نام نفاق



یکی از بزرگترین موانعی که بر سر راه اسلام حقیقی و صراط مستقیمی که پیامبر پیام آور و روشن کننده آن بود، وجود داشت رشد جریان نفاق بود.

جریان نفاق در مدینه سر برآورد و شروع به رشد و نمو کرد. زیرا در مکه، اسلام در برابر کفر قرار داشت و مشرکان علنا با مسلمانان برخورد می کردند و آن ها را شکنجه می دادند. بنابراین در مکه تقابل اسلام و کفر تقابل جدی و ظاهری بود و نیازی به مخفی کاری و ضربه ی پنهانی نداشت.

ولی در مدینه چهره های زشت برخی در نقاب نفاق پوشانده شد. این گروه کج اندیش به دنبال فرصتی بودند تا ضربه ای بزنند و مسیر باطل را حق جلوه دهند. آنان در نقاب ایمان سرآمد کفر و تباهی و فساد شدند و برای اینکه از فشار اجتماعی جامعه مسلمانان در امان بمانند، تظاهر به اسلام می کردند، ولی در پشت پرده از تلاشی برای نابودی اسلام فرو گذار نمی کردند. این افراد به صورت مخفیانه، برنامه ریزی شده و گام به گام و خزنده طرح ها و نقشه های خود را برای ضربه به اسلام و پیامبر و مسلمانان پیش می بردند.

از آغاز ورود پیامبر به مدینه، حرکات مرموز منافقان قابل ردیابی است. می توان گفت این حرکات در جنگ های صدر اسلام گه عرصه جدی آزمون الهی است نمود بیشتری داشت. در جنگ های بدر، احد، بنی نضیر، احزاب و تبوک و غزه بنی المصطلق توطئه های منافقین رخ می نماید که قرآن کریم آن توطئه ها را افشا کرده است. همچنین در جریان مسجد ضرار، تلاش برای منصرف کردن مردم از شرکت در جنگ تبوک، این توطئه ها آشکار تر دیده می شود.^[1]

ترور حربه عاجزانه جریان نفاق

یکی از شوم ترین نمونه های توطئه های منافقان و کینه توزان اسلام، نقشه ترور پیامبر(ص) است تا بدین وسیله به گمان خام خود، از اسلام رنگی باقی نگذارند و آن را کامل از بین ببرند. بنابراین منافقین بعد از اینکه راه های مختلف را آزمودند، در سال نهم هجرت، به حذف قطب اسلام، یعنی پیامبر اسلام(ص) فکر می کنند.

قتل همان چیزی است که پیش از این مشرکان مکه به آن اندیشیده بودند و تصمیم داشتند پیامبر را در بستر به قتل برسانند.

در بازگشت از تبوک نیز دوازده نفر از منافقان، تصمیم گرفتند در یکی از گردنه های بین راه تبوک به مدینه، به صورت ناشناس در مسیر عبور پیامبر (ص) کمین کنند و به هنگام عبور آن حضرت در تاریکی شب شتر او را رم دهند تا حضرت از بالای کوه به پایین پرت شود و به قتل برسد.

ولی از آن جا که خداوند کامل کننده نور خود است به پیامبر(ص) توطئه منافقین را وحی کرد. در راستای این وحی الهی، پیامبر(ص) دستور داد مردم از میان صحرا عبور کنند و خود راه گردنه را پیش گرفت.

در گردنه وقتی حضرت صدای منافقان را شنید دستور فرمود:

«عمار افسار شتر را بکش و تو ای حذیفه از پشت سر آن ها را بران.»

حذیفه با عصایی که در دست داشت به صورت شتران منافقین زد.

منافقین برای اینکه شناخته نشوند و نقشه هایشان بر ملا نشود و بر همگان مشخص نشود که چه کسانی نقشه ترور پیامبر را در سر داشتند، به سرعت از گردنه پایین آمدند و به مردم پیوستند.

حذیفه خود را به پیامبر رساند. پیامبر رو به حذیفه کرد و گفت:

- آیا از کسانی که برگردانیدی شخصی را شناختی ؟

-آنان صورت خود را پوشانده بودند و در تاریکی شب نتوانستم کسی را ببینم. اما مرکب فلانی و فلانی را شناختم.

-من رازی را به تو میگویم ، اما آن را برکسی فاش مکن : من از نماز خواندن بر فلان افراد منع شده ام.^[2]

سپس پیامبر اسامی نام منافقین را به حذیفه گفت.

آری...

امانتی که پیامبر نزد حذیفه سپرد..

امانتی است گرانبها که نباید فاش می شد..

از آن جا که سیاست رسول خدا(ص) با منافقین حذر و احتیاط بوده است[3] و هیچ گاه نام منافقین را برملا نکردند. این به دلیل همان خلق عظیم پیامبر است که منافقین از آن سوء استفاده می کردند.

منافقین به دنبال وصول به اهداف خود بعد رحلت نبی اکرم بودند و به همین دلیل در مواقع جنگ خود را به خطر نمی انداختند تا زنده بمانند و مقاصد شیطانی خود را پی بگیرند...

حذیفه آنان را می شناخت ولی از جانب رسول خدا (ص) اجازه نداشت که نام آنان را فاش کند.

کسی که این سرّ مهم را می داند حذیفه بن یمان است او که

نام پدرش "حسیل" معروف به یمان و مادرش زنی انصاری از قبیله اوس بود. پدر حذیفه که از نیکان روزگار خود بود، در جنگ احد در رکاب پیامبر حضور یافت و به شهادت رسید. او در این جنگ به اشتباه توسط مسلمانان کشته شد و وقتی پیامبر(ص) خواست که دیه حسیل را به حذیفه بپردازد او نپذیرفت و این حق خود را به مسلمانان بخشید. این چنین بود که اصل و گوهر ایمان حذیفه آشکار شد. مادرش نیز علاقه بسیاری به پیامبر(ص) داشت و در تاریخ نقل شده که حذیفه را به دیدار پیامبر(ص) ترغیب می کرد. بنابراین حذیفه در دامن پدر و مادری مومن و ثابت قدم در اسلام پرورش یافته بود.

راز داری و ماموریت های حساس برای حذیفه

پیامبر(ص) نام منافقین را به چه کسی می گوید؟

چه کسی لیاقت دارد که راز دار چنین سر مهمی باشد؟

پیامبر چه خصوصیتی در حذیفه بن یمان می دید که این راز را به او امانت سپرد ؟

روش رسول خدا(ص) این بود که از ویژگی های خاص صحابه در موارد لزوم استفاده کند و هر کس را در جایی که مناسب است قرار می داد. در راستای همین روش پیامبر(ص)، ایشان از رازداری ویژه حذیفه حسن استفاده کردند و او را در جنگ خندق به ماموریت حساسی بر می گیرند:

جنگ خندق یکی از دشوارترین جنگهای صدر اسلام بود. مشرکان خود را برای شکست نهایی اسلام آماده کرده بودند در این جنگ از یهودیان که دشمن ترین افراد به مسلمانان بودند هم استفاده کردند و این جنگ را قرآن چنین توصیف می کند:

"(به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید. آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند!" [4]

مسلمانان برای دفع خطر آنها اقدام به حفر خندق نمودند. در این جنگ علی (ع) " عمرو بن عبدود" قهرمان قریش را از پای در آورد و هیبت دشمن را شکست.

مشرکان روزهای زیادی پس از کشته شدن " عمرو بن عبدود" هم چنان شهر را در محاصره داشتند و مدت یک ماه این وضع به طول انجامید، مردم مدینه به تنگ آمده و دشمنان خسته شده بودند. حضرت علی (ع) هم (بر اثر ضربه عمرو بن عبدود) در بستر بیماری بود.

رسول خدا(ص) قسمتی از شب را نماز گزارد. نماز، همان که خداوند او را مایه یاری گرفتن از خدا قرار داد. نماز می خواند و از رب جهانیان مدد می طلبد. آنگاه رو به یاران کرد و فرمود: "چه کسی حاضر است به میان دشمن برود تا از او اطلاعات کسب نماید؟ من قول می دهم که او بازگردد و خداوند او را به بهشت وارد نماید."

سپس این چنین دعا کرد: "خدایا او را از جلو و از پشت و چپ و راست و از پایین و بالا حفظ کن و تا باز گردد."

چه کسی مخفیانه به سوی دشمن می رود؟ چه کسی این عملیات سری و شجاعانه را قبول می کند؟

از یک سو به دلیل اینکه وظیفه مامور شناسایی و اطلاعات بسیار مهم و پر خطر است و هر لحظه بیم دستگیری و افشا شدن وجود دارد و از سوی دیگر به دلیل گرسنگی و سرمای شدید هوا کسی درخواست پیامبر را پاسخ نگفت. لذا پیامبر(ص) خود، حذیفه را انتخاب کرد و این ماموریت را به او سپرد.

حذیفه این ماموریت سخت و خطیر را به بهترین وجه انجام داد و توانست پیامبر اسلام(ص) را با وضعیت دشمن آگاه سازد و دل آن حضرت را شاد گرداند.

او در این ماموریت با اینکه به فرمانده جنگی دشمن(ابوسفیان) نزدیک شد و حتی فکر این را کرد که ابوسفیان را به قتل برساند [5]، ولی با توجه به دستور پیامبر(ص) که فرموده بود فقط خبر بگیر و برگرد رای پیامبر را بر رای خود برگزید و با اطاعت کامل از رسول الهی بعد از کشف اطلاعات به سپاه اسلام بازگشت.

پیامبر با شناختی که از حذیفه داشت می دانست او هیچگاه اسرار را افشا نمی کند، به همین دلیل در جنگ تبوک نام منافقین را به او می آموزد و در جنگ خندق شایسته ماموریت ویژه می شود و این از اطمینان ویژه رسول خدا به حذیفه حکایت دارد. [6]

او با اینکه منافقین را به نام می شناخت به سبب ایمانی که داشت هرگز لب به سخن نگشود. تا جایی که خود می گوید:

"اگر به کنار نهری بایستم و دستم را برای برداشتن مشتی آب دراز کنم و در این موقع از آنچه که می دانم حرفی بزنم ، قبل از آنکه آب به دهانم برسد ،کشته خواهم شد."

حضور حذیفه در مراسم تشییع شبانه پیکر مطهر تنها دخت پیامبر تاییدی بر روحیه راز داری و صاحب سر بودن اوست.^[7]

حذیفه در زمان خلفاء

عمر بن خطاب حذیفه یمانی را به حکومت مدائن برگزید و در عهد نامه ای که برای مردم آن دیار فرستاد، یاد آور شد که فرامین حذیفه را گوش کرده و از وی اطاعت کنند و هر آنچه بر اموالشان مقرر می کند از قبیل مالیات، زکات و سایر وجوهات به او بپردازند.^[8]

خلیفه که از منافق شناسی حذیفه آگاهی داشت در مورد منافقین ، از او کسب اطلاع می کرد. از آنجا که پیامبر از نماز خواندن بر منافقین نهی شده بود، حذیفه که پیرو رسول اکرم است نیز بر منافقین نماز نمی خواند. به همین دلیل عمر به مرده ای نماز نمی خواند تا اینکه حذیفه بر او نماز گزارد. زیرا ترس آن را داشت که مرده از منافقین باشد. عمر گاهی از حذیفه در مورد خودش می پرسید که آیا رسول خدا (ص) او را نیز در شمار منافقین برشمرده است؟

عثمان در اواخر عمر خود حذیفه را به فرمانداری مدائن منصوب کرد.

حذیفه، در کنار وصی رسول خدا(ص)

حذیفه از باوفاترین یاران حضرت علی (ع) محسوب می شود. وی از معدود کسانی است که تا آخر عمر از روش پیامبر عدول نکرد و در این راه دچار تغییر نشد و همواره راه علی (ع) را سرمشق خود قرار داد.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: هفت نفر هستند که شما به واسطه آنان روزی می خورید و یاری می شوید و

باران بر شما نازل می شود که از جمله سلمان، مقداد، ابوذر، عمار و حذیفه را نام بردند.

در نزدیکی و قرب حذیفه به خاندان پیامبر(ص) همین بس که او یکی از ارکان اربعه[9] به شمار می آید.

یکی از لحظات تاریخی که حذیفه رسالت خود را برای معرفی حضرت علی(ع) انجام داد از این قرار است:

پس از بیعت مردم با حضرت علی (ع)، امیرالمومنین حذیفه را بر مدائن ابقا کرد و دو نامه نوشت ، یکی برای خود حذیفه و دیگری برای مردم مدائن ، و در نامه دوم ضمن سفارش به مردم ، از شان و مقام حذیفه تجلیل به عمل آورد. پس از آن همه مردم برخاستند و با حذیفه به عنوان نماینده امیرالمومنین علی (ع) بیعت کردند. در این میان جوانی به نام "مسلم" رو به حذیفه کرد و گفت: «آنچه در باره علی (ع) می دانی و پیامبر(ص) در شان او فرموده است به ما بگو!»

حذیفه در پاسخ به این جوان، این چنین شرح می دهد:

« همانا لقب امیرالمومنان برای خلفای قبل (ابوبکر، عمر، عثمان) از ناحیه مردم بود و مردم لقب امیرالمومنان را به آنان داده اند. اما علی بن ابی طالب(ع) از طرف خداوند ملقب به امیرالمومنان گردید، زیرا جبرئیل این خبر را آورد و پیامبر (ص) شهادت داد که جبرئیل به حضرت علی (ع) به عنوان امیرالمومنین سلام کرد و از آن پس همگی اصحاب در زمان زندگانی پیامبر (ص) علی را با نام " امیرالمومنین" می خواندند»[10]

حذیفه برای جامعه ای که بعد از رحلت نبی اکرم خلیفه را به جای امام، جایگزین کرده و خلفای پیشین را مرجع دینی و فهم دین رسول خدا قرار داده است و پیام یوم الدار و ثقلین و غدیر را فراموش کرده ، برای پاسخ به این سوال به هوشمندی و زیبایی از میان دریای مواج فضائل امیر دلها، لقب خاص علی علیه السلام یعنی «امیر المومنین» را بر می گیرند.

نمونه دیگر از معرفی حضرت علی توسط حذیفه هنگامی است که حذیفه خبردار شد امیرالمومنین(ع) به " ذی قار" رسیده و مردم را برای مقابله با ناکثین حرکت داده است. حذیفه یارانش را فراخواند. آنها را موعظه کرد و زهد در دنیا و رغبت در آخرت را یاد آور شد. سپس خطاب به ایشان گفت:

«به امیر المومنان و وصی سیدالمرسلین پیوندید، زیرا حق این است که او را یاری کنید ، هم اکنون فرزندش حسن (ع) و عمار وارد کوفه شده و مردم را کوچ می دهند. شما نیز حرکت کنید.»

یاران حذیفه حرکت کرده و به امیرالمومنان (ع) ملحق شدند. دو فرزند حذیفه به نام های صفوان و سعید طبق سفارش پدر در رکاب علی (ع) بودند و در صفین به شهادت رسیدند. شهادت دو تن از فرزندان او نشان این است که حذیفه در دوستی و اطاعت از علی پایدار و ثابت قدم بود.

پیام مهم در واپسین روزهای زندگی

حذیفه در بستر به شدت بیمار بود، گروهی نزد او آمدند و سوال کردند که هنگام اختلاف مردم به چه کسی مراجعه کنیم و با چه کسی مشورت کنیم؟

- به عمار.

- عمار همیشه همراه علی است!

- آری حسد جسم را نابود می کند. دوری شما از عمار به خاطر نزدیک بودن او با علی است. سوگند به خدا علی برتر از عمار است به فاصله خاک و ابر (زمین و آسمان)، و همانا عمار از برگزیدگان است.

- بر شما باد به این سمیه (عمار) ، زیرا او از حق جدا نمی شود تا وقتی زنده باشد.

- با گروهی باشید که عمار در آن گروه است من از رسول خدا(ع) شنیدم که میفرمود: عمار را گروه ستمکاران خواهند کشت.

و همچنین در آخرین لحظات زندگی می گفت: شما را به تقوای الهی و اطاعت از امیرالمومنان علی بن ابی طالب(ع) سفارش می کنم.

جدا از اینکه پیمان برادری میان حذیفه و عمار بر قرار بود و دوستی بر اساس ایمان این گونه الفت و نزدیکی را حاصل می کند حذیفه از جایگاهی که قبلا توسط پیامبر از عمار معرفی شده بود و او را معیار حق معرفی کرده بود بهره برد و مردم را به عمار ارجاع می داد. یعنی به کسی که خود او جهت بخش مردم به سوی علی علیه السلام بود.

حذیفه در حالی چشم از دنیا بست که منافقان شادمان بودند. از این که اسرار نبوی همراه با حذیفه دفن خواهد شد. گرچه حذیفه از دنیا رفت [\[11\]](#) ولی بعد از او، مقیاس ایمان و نفاق هم چنان باقی است :

"ای علی، تنها مومن تو را دوست دارد و تنها منافق تو را دشمن دارد." [12]

[1] شرح هر کدام از این توطئه ها در این مقال نمی گنجد.

[2] به نظر می رسد اشاره به این آیه قرآن درباره منافقین دارد : **وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ** (توبه، 84)

[3] **هُمْ الْعَدُوُّ فَاحْذَرهُمْ** (منافقون، 4)

[4] 10 و 11 احزاب

[5] حذیفه می گوید: به نظرم رسید ، خوب است تیری را به چله کمان بگذارم و حساب او را برسم و به هلاکتش رسانم ، همین که خواستم این کار را انجام دهم به یاد سخن پیامبر افتادم که گفته بود : " بدون اینکه کاری انجام دهی ، فقط خبری از لشگر دشمن بیاور. " لذا از کشتن ابوسفیان منصرف شدم و به اردوگاه لشگر اسلام برگشتمتا گزارش خود را به عرض پیامبر (ص) برسانم.

[6] به همین دلیل خطیب بغدادی که مورخان و دانشمندان اسلامی است می گوید: به جهت قرب حذیفه به پیامبر و اطمینان رسول خدا (ص) نسبت به او صاحب سر رسول خدا (ص) بود.

[7] فاطمه سلام الله علیها وصیت کرده بود که کسانی که بر او ظلم کردند نباید بر پیکر او نماز گزارند و از تشیع پیکرش به صورت عمومی خودداری شود، در این میان تنها وفاداران به اسلام حقیقی و وصی پیامبر بودند که لیاقت داشتند در تشیع پیکر خصوصی شرکت کنند که حذیفه یکی از آنان بود

[8] شاید به دلیل حذر و احتیاط خلیفه دوم از حذیفه بوده است و چون می دانسته حذیفه منافقین را می شناخته با حذیفه خوب رفتار می کرده است

[9] ارکان اربعه عبارتند از حذیفه ، ابوذر، سلمان فارسی و مقداد و در برخی نقل ها عمار به جای حذیفه ذکر شده.

[10] اعیان الشیعه، ج4، ص604 به نقل از ارشاد القلوب ص323

[11] تاریخ وفات حذیفه بنا به قول صحیح سال 36 هجری می باشد.

[12] سخن پیامبر اسلام(ص) درباره حضرت علی (ع)